



The Religious Legal Truth of the Term "Walī" in the Legislator's Discourse*

Seyyed Hassan Mousavi Asl (Corresponding Author)¹

Hamidreza Mohammadi Khorasani²

Abstract

The exploration of word meanings and terminological nuances has captivated Islamic scholars from ancient times to the present. Since "text" is a crucial source for understanding religion, uncovering the meanings of terms used in the Quran and Hadith significantly aids in comprehending the intentions of the Legislator. A speaker must consider the facets of word meanings and the method of using the term, and the Legislator is no exception to this rule. The term "Walī" is frequently encountered in the Quran and Hadith. Grasping its meaning and usage in the Legislator's speech is pivotal for interpreting numerous verses and Hadiths, particularly those concerning the Imamate of Imam Ali (AS). This paper employs a descriptive-analytical method to examine the term's usage in authentic religious texts, aiming to establish the religious legal truth of "Walī" as connoting "priority in authority" and "guardianship." To substantiate this, it delves into verses, Hadiths, and the Arabic literature of the Legislator's era. Once the religious legal truth is verified, its primary usage in the Legislator's speech will be based on this meaning, unless there is evidence to the contrary.

Keywords: Mawlā, Guardianship, Priority in Authority, Wilāyah, Religious Legal Truth.

Research Article

Imāmah in the
Light of the Qur'ān,
Sunnah and 'Aql

First Year, Vol. 1, 2024

Publisher: Imamate

Ahlulbait Altaherin

ipj.emamat.org

Received: 2023/09/25

Revised: 2024/01/13

Accepted: 2024/03/10

Published Online: 2024/09/05



© the authors



* Cite this article: Mousavi Asl, S.H. & Mohammadi Khorasani, H. (2024). The Religious Legal Truth of the Term "Walī" in the Legislator's Discourse. *Imāmah in the Light of the Qur'ān, Sunnah, and 'Aql*, 1(1), p.75-97.

 <https://doi.org/10.22034/emamah.2024.203676>

1. Graduate of Level Four Comparative Imamate from the Specialized Center for Imam Studies & Permanent Member of the Academic Association of Imamate, Seminary of Qom, Iran
mousaviasl.s.h@gmail.com
2. Respected instructor of advanced jurisprudence courses & Member of the Board of Directors, the Academic Association of Imamate, Seminary of Qom, Iran
h.mohammadi54@gmail.com



حقیقت شرعیه بودن واژه «ولی» در لسان شارع*

سیدحسن موسوی اصل (نویسنده مسئول)^۱
حمیدرضا محمدی خراسانی^۲

چکیده

مباحث الفاظ و معانی واژگان از دیرباز تاکنون مورد بحث اندیشمندان اسلام قرار گرفته است. باتوجه به اینکه یکی از منابع مهم در فهم دین «نقل» می‌باشد، کشف معانی واژگانی که در قرآن و روایات به کار رفته است، سهم فراوانی در درک خواسته‌های شارع ایفا می‌کند. متکلم در بیان خود ناگزیر است که وجوه معنای واژگانی و شیوه استفاده از واژه را مدنظر قرار دهد و شارع هم از این قاعده مستثنا نیست. یکی از واژگان پرکاربرد در آیات و روایات، واژه «ولی» است. فهم معنای این واژه و چگونگی استعمال آن در کلام شارع، می‌تواند نقش مهمی در فهم چندین آیه و روایت خصوصا ادله‌ای که پیرامون امامت امیرالمؤمنین علیه السلام مورد استناد قرار می‌گیرند، ایفا نماید. این نوشتار با روش توصیفی-تحلیلی و بررسی موارد استعمال این واژه در متون اصیل دینی، درصدد اثبات حقیقت شرعیه شدن واژه ولی در معنای «اولویت در تصرف» و «سرپرستی» است. برای اثبات این مهم نیاز به بررسی آیات و روایات و ادب عرب در زمان شارع محسوس است و اگر حقیقت شرعیه بودن این واژه ثابت شود، حمل نخستین آن در کلام شارع، بر همین معنا قرار خواهد گرفت؛ مگر اینکه با قرینه از این معنا منصرف شود.

واژگان کلیدی: مولا، سرپرستی، اولویت در تصرف، ولایت، حقیقت شرعیه

* استناد به این مقاله: موسوی اصل، سیدحسن؛ محمدی خراسانی، حمیدرضا (۱۴۰۳)، حقیقت شرعیه بودن واژه «ولی» در لسان شارع، امامت در پرتو قرآن، سنت و عقل، (۱)، ص ۷۵-۹۷.

<https://doi.org/10.22034/emamah.2024.203676>

۱. دانش‌آموخته سطح چهار امامت تطبیقی مرکز تخصصی امام‌شناسی و عضو پیوسته انجمن علمی امامت حوزه، قم، ایران.

mousaviasl.s.h@gmail.com

۲. استاد سطوح عالی حوزه علمیه و عضو هیئت مدیره انجمن علمی امامت حوزه، قم، ایران.

h.mohammadi.54@gmail.com

مقاله پژوهشی

دوفصلنامه امامت
در پرتو قرآن،
سنت و عقل

سال اول، شماره ۱، ۱۴۰۳

ناشر: امامت

اهل‌البيت الطاهرين

ipz.emamat.org

دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۰۳

بازنگری: ۱۴۰۲/۱۰/۲۳

پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۰

انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۰۶/۱۵



© نویسندگان



فی إمامة الأئمة الأطهار عليهم السلام (لکهنوی، ۱۳۶۶: ۸/۸) و الغدير فی الكتاب و السنة و الأدب (امینی، ۱۴۱۶: ۶۴۹/۱) پیرامون این واژگان مباحث بسیاری را مطرح نموده و اشتراک معنوی این واژه در معنای «اولویت» را ثابت می‌دانند.

این نوشتار با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع تفسیری، حدیثی و تاریخی، در پی بررسی این مدعاست که واژه «ولی» در عصر رسالت، در کلام شارع به حقیقت شرعیه در معنای «اولویت در تصرف» و «سرپرستی» تبدیل شده است؛ لذا حمل نخستین کلام شارع در استعمال این واژه، معنای «اولویت در تصرف» خواهد بود و در غیر این صورت به قرینه صارفه نیاز خواهد داشت.

مهم‌ترین وجه تفاوت این نوشتار با آثار پیشین در این موضوع، بررسی نظریه حقیقت شرعیه بودن واژه ولی در معنای اولویت در تصرف است. این نظریه ضمن اینکه با اشتراک معنوی در معنای اولویت متفاوت است، در عین حال تضادی با آن نخواهد داشت؛ بلکه بررسی استعمالات شارع و متفاهم عرف معاصر وی، این نتیجه را در پی دارد که تمام استعمالات نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و اکثر یا همه استعمالات این واژه در آیات قرآن-با قرینه و بدون آن- معنای اولویت در تصرف را فهمانده است و این مطلب می‌تواند نظریه حقیقت شرعیه شدن این واژه در جزئی از معنای مدلول لفظ ولی که اولویت در تصرف باشد را قابل بررسی نماید.

باید توجه داشت که نتیجه این نوشتار در مباحث تطبیقی و برون مذهبی جلوه‌گر خواهد بود. از این رو در مباحث الفاظ نیز تلاش شده است تا از تعاریف و ملاک‌های اهل سنت بیش از اندیشمندان شیعه استفاده گردد. در ادامه این نوشتار تعریف حقیقت شرعیه و دلایل اثبات وجود آن در شرع، معنای لغوی واژه ولی و اجمالی از استعمال این واژه در زبان قرآن و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ذکر خواهد شد.

۱. انواع کاربردهای واژگان در معانی

اساساً دلالت هر لفظ بر معنا را به دو نحو حقیقت یا مجاز می‌توان تصویر نمود. استعمال لفظ در معنای حقیقی از منظری دیگر می‌تواند به نحو حقیقت لغوی،



عرفی و یا شرعی باشد. در تقسیمی دیگر نیز لفظ یا تک معنایی است و یا به نحو مشترک بر معنای خود دلالت دارد که در صورت اشتراک به دو دسته مشترک معنوی یا لفظی تقسیم خواهد شد.

۱-۱. اشتراک لفظی

طبق گفته فخر رازی (۶۰۶ق)، لفظی که برای دو یا چند حقیقت و معنای مختلف، باتوجه به اختلافشان به طور جداگانه وضع شده باشد، مشترک لفظی است. عبارت «به طور جداگانه وضع شده باشند» مجاز را خارج می‌سازد؛ چراکه در مجاز، لفظ برای یک معنا وضع شده و در معنای دیگری به جهت ارتباط و تشابه به طور مجازی استعمال می‌شود. عبارت «باتوجه به اختلافشان» برای اخراج لفظ «متواطی» از تعریف است؛ چراکه الفاظ متواطی، چندین ماهیت مختلف را به جهت اشتراکشان در معنای واحد پوشش می‌دهند (فخرالدین رازی، ۱۴۱۸: ۲۶۱/۱) احمد بن اسماعیل کورانی (۸۹۳ق) اشتراک لفظی را «وضع لفظ برای دو یا چند معنا با تأکید بر تعدد وضع» دانسته است (کورانی، ۱۴۲۹: ۴۸/۲). در منابع متأخران نیز اشتراک لفظی به «اتحاد در لفظ و تعدد در وضع و معنا» تعریف شده است (عثمان، ۱۴۲۳: ۵۴).

۱-۲. اشتراک معنوی

لفظ مفردی که برای مفهوم عام و مشترک بین افراد مختلف وضع شده باشد، مشترک معنوی نام دارد (عبدالمنعم، بی تا: ۱۸۷/۱)؛ مانند لفظ «انسان» که به معنای «حیوان ناطق» است و تمام مصادیق انسان را پوشش می‌دهد. در بیانی دیگر، لفظی که در آن معنا و وضع متحد بوده، اما مصادیق آن متعدد باشند، مشترک معنوی شمرده شده است (عثمان، ۱۴۲۳: ۵۴). مشترک معنوی دارای عموم و شمول است؛ به طوری که لفظ برای معنایی وضع شده است که این معنا، مصادیق مختلفی را دربر می‌گیرد (بخاری، بی تا: ۱۰۵/۲).

۱-۳. حقیقت شرعی و متشرعه

یکی از کهن‌ترین تعاریفی که از حقیقت شرعی به دست ما رسیده است، تعریفی



است که ابوبکر باقلانی (۴۰۳ق) ارائه نموده است. او در این باره می نویسد: «حقیقت شرعیه اسم هایی هستند که شارع در آنچه از عبادات و غیر آن وضع کرده است، استعمال کرده باشد.» (باقلانی، ۱۴۱۸: ۱۲۸/۱).

ابوالحسن بصری (۴۳۶ق) در کتاب المعتمد فی اصول الفقه، اسم شرعی را اسمی می داند که وضع آن برای معنا از سوی شرع صورت گرفته باشد و یکی از اقسام آن را قسمی می شمارد که هم لفظ و هم معنا برای اهل لغت معلوم باشد؛ ولی قرارداد این لفظ برای آن معنا توسط ایشان نبوده؛ بلکه از سوی شارع صورت پذیرفته باشد. (بصری، ۱۴۰۳: ۱۸/۱)

ابوالحسن آمدی نیز که از بزرگان اصولی اهل سنت در قرن ششم و هفتم است، می نویسد:

لفظی که برای نخستین بار در شرع برای «موضوع له» خود به کار رفته باشد، حقیقت شرعیه نام دارد و تفاوتی میان اینکه لفظ و موضوع له برای اهل لغت شناخته شده باشند یا نباشند، وجود ندارد (آمدی، ۱۴۰۲: ۲۷/۱).

به عبارت دیگر، ممکن است به طور مثال لفظ «زکات» برای اهل لغت شناخته شده باشد؛ ولی استعمال آن برای زکاتی که طبق شرایط اسلام واجب شده است، از سوی شارع صورت پذیرد و قبل از آن سابقه ای برای این استعمال وجود نداشته باشد. برای دانستن آخرین تطورات علمی امامیه پیرامون حقایق شرعیه، باید دانست که علمای متأخر شیعی در تعریف آن نوشته اند:

الفاظ مخصوصی در اسلام هستند که یقیناً از معانی لغوی به معانی شرعی نقل شده اند؛ اما زمان دقیق نقل مورد شک و تردید واقع شده است. از این رو اگر این نقل در زمان شارع، به شکل تعیینی یا تعینی به حد وضع رسیده باشد، حقیقت شرعیه و اگر پس از شارع به وضع رسیده باشد، حقیقت متشرعه نامیده می شود (مظفر، ۱۳۷۵: ۳۶/۱).

در کتاب اصول فقه آمده است:



شکی نیست که مسلمانان از برخی واژگان مخصوص، معانی شرعی را می‌فهمند که پیش از اسلام فهمیده نمی‌شد و این الفاظ از معنای لغوی به معنای شرعی نقل داده شده‌اند. حال تردید در این است که این نقل معنا در زمان شارع مقدس و با وضع تعیینی یا تعینی صورت گرفته است که موجب اثبات حقیقت شرعیه شود؛ یا پس از زمان حیات شارع و در زبان اهل شرع به حد وضع رسیده است؟ که در این صورت حقیقت متشرعه نامیده می‌شود (همان).

قاضی ابوبکر باقلانی (۴۰۳ق) نیز استعمال متشرعه در باب برخی از الفاظ از جمله «اجماع» را حقیقت عرفیه و متشرعه می‌داند که اهل شرع بر آن توافق کرده‌اند (باقلانی، ۱۴۱۸: ۱۰۹/۱).

۲. نکاتی پیرامون حقایق شرعیه

دو نکته پیرامون حقیقت شرعیه مورد بحث اندیشمندان اسلام وجود دارد؛ نخست اینکه آیا حقیقت شرعیه فقط بر محور اسمای عبادات است یا اسمای معاملات را نیز شامل می‌شود؟ دوم آنکه در صورت شک بین خطاب شارع در استعمال کلمه‌ای که هم حقیقت شرعیه دارد و هم حقایق عرفی و لغوی، لفظ بر کدام یک حمل خواهد شد؟

پیرامون نکته اول باید گفت، تعریف برخی از علما از حقیقت شرعیه یا متشرعه، حول محور الفاظ عبادات نمایان می‌شود؛ ولی از بررسی تمامی تعاریف به نظر می‌رسد که بحث حقیقت شرعیه در تمام الفاظی که به شرع مربوط است، جریان دارد؛ زیرا اولاً برخی از نگاشته‌ها نیز به بحث سیره شرعیه پیرامون برخی واژگان معاملاتی پرداخته‌اند. ثانیاً برخی تعبیر همچون تعبیر ابوبکر باقلانی، به صراحت به تعبیر اسمای عبادات و غیر آن اشاره کرده‌اند و ثالثاً، در علم کلام نیز از این مبحث در واژگانی همچون کفر، ایمان و امثال آن بهره برده‌اند. در نتیجه اختصاصی به اسمای عبادات وجود ندارد.

کلام شارع در صورتی که قرینه‌ای بر تعیین معنایی خاص را شامل نشود، حمل



بر حقیقت شرعیه خواهد شد و دلیل آن نیز در کلام ابوزرعه عراقی ذکر شده است. وی که از علمای قرن نهم هجری است، در این باره می‌نویسد:

خطابی که از شارع صادر می‌شود، حمل بر حقیقت شرعیه می‌شود؛ چراکه شارع در مقام بیان شریعت است نه لغت. ولی اگر معذور بود، حمل بر حقیقت عرفیه عامه می‌شود و سپس حمل بر حقیقت لغویه خواهد شد. رأی اکثریت اهل سنت نیز همین نظریه است؛ اما برخی در جملات اثباتی بر حقیقت شرعیه حمل می‌کنند و در نفی، جمله را یا مجمل دانسته و یا بر حقیقت لغوی حمل می‌نمایند (عراقی، ۱۴۲۵: ۱۹۰).

زرکشی نیز در البحر المحيط فی أصول الفقه، در لفظی که هم حقیقت عرفیه و هم حقیقت شرعیه دارد، اولویت را در حمل بر حقیقت شرعیه دانسته است (زرکشی، ۱۴۱۴: ۸۶/۵). علت وجود چنین قاعده‌ای در نظر اندیشمندان امامیه که واضع حقیقت شرعیه را خود شارع می‌دانند، این است که شارع خودش واضع این لفظ برای معنای شرعی بوده است و اقتضا و ثمره هر وضعی، حمل بر حقیقت در صورت اطلاق است (شیرازی، ۱۴۱۸: ۱۶۵/۱) و از طرفی شارع در مقام بیان شریعت می‌باشد (اصفهان‌ی نجفی، ۱۲۸۴: ۴۱۶/۱)؛ لذا کلام او در بیان شریعت، باید بر حقیقت شرعیه حمل شود.

۳. دلایل وجود حقایق شرعیه

میرزا حبیب‌الله رشتی (۱۳۱۲ق) در بدائع الأفكار (رشتی، ۱۳۱۲: ۱۲۲) چند طریق را برای اثبات حقیقت شرعیه ذکر می‌کند. هرچند این طرق برای اثبات اصل حقایق شرعیه است، ولی بیان آنها برای تسهیل در درک مقصود از حقیقت شرعیه بسیار ثمربخش خواهد بود.

الف) عادت؛ انکار منکران حقیقت شرعیه فقط زبانی است و این درحالی‌ست که قلبشان مطمئن است که مقتضای ملازمه عادیه، این است که نقل از معنای لغوی به معنای شرعیه شده است؛ چراکه وضع ابتدایی نیز با استعمال لفظ در معنا، با قرائن در یک یا دو روز حاصل می‌شود.

ب) حکمت؛ حکمت اقتضا دارد که شارع برای معانی که اختراع کرده است، لفظی قرار دهد و در مقام تعلیم شریعت از آن استفاده نماید.

ج) استقرا؛ پس از استقرا و تتبع در استعمالات لفظ مورد نظر، می‌توان دریافت که این لفظ در معنای شرعی خود به کار رفته است؛ به گونه‌ای که در استعمالات بدون قرینه شارع نیز به اراده همان معنا، ظن و یا علم حاصل شود؛ همان طور که محقق قمی معتقد است که هر لفظی که استعمالش در کتاب و سنت به معنای جدید زیاد شده باشد، به حقیقت تبدیل شده است.

د) وجدان؛ استعمال این الفاظ در معانی جدید از سوی شارع مفروغ‌عنه است و این گونه نیست که بتوان گفت شارع این الفاظ را در همان معنای لغوی، به شرط وجود برخی زیادات استعمال کرده است.

۴. ولی در لغت

واژه «ول.ی» و مشتقات آن بیش از دویست بار در قرآن کریم به کار رفته است. برای اینکه دقت و جامعیت نوشتار بیشتر باشد، ناگزیر باید تا حدودی هم خانواده‌های «ولی» نیز مورد توجه قرار گیرد. برخی از لغویان دو واژه «ولی» و «مولی» را هم معنا دانسته‌اند (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۳۶۵/۸)؛ از این رو، بررسی واژه مولی نیز در فرایند این نوشتار مؤثر خواهد بود.

فهم دقیق از معنای لغوی واژگان، به دقت در آثار علمای لغت نیاز دارد. خلیل بن احمد فراهیدی در کتاب العین چند نکته را روشن می‌سازد:

نکته نخست اینکه برای «الولی» دو معنا را ذکر کرده است؛ معنای نخست نوعی از باران است و دوم «ولی النعم» می‌باشد. نکته دوم اینکه در بسیاری از معانی این ریشه، معنای «قرب» لحاظ شده است. به طور مثال «المؤالاة أيضا: أن یوالی بین رمیتین أو فعلین فی الأشياء كلها» و همچنین «[تقول]: علی الولاء، آی: الشیء بعد الشیء». نکته سوم را می‌توان در دو جمله «استولی فلان علی شیء، إذا صار فی یده ... و استولی الفرس علی الغایة، آی: بلغها» جویا شد. براساس این دو جمله،

زمانی که چیزی در دست فردی باشد، او را مسلط بر آن دانسته و هنگامی که اسب به مقصد خود رسیده است، او را بر هدف چیره دانسته است و هردو این جملات را با «استولی» فهمانده است.^۱ به عبارت دیگر، معنای «چیرگی و تسلط» را با ریشه «و.ل.ی.» به مخاطب القا کرده است. با توجه به نوشتار خلیل پیرامون این ریشه، می‌توان دو معنای «قرب» و «اولویت، تسلط داشتن و نوعی چیرگی» را معانی اصلی این واژه دانست و استعمال دیگر معانی را نیز در راستای همین دو معنا دانست؛ مثل «موالی» که به پسرعموها از جهت قربی که بین ایشان وجود دارد و یا سرپرستی و اولویتی که نسبت به سایرین بر یکدیگر دارند، اطلاق می‌شود.

ازهری در تهذیب اللغة، پس از اینکه برای معنای ولی، به معنای قرب تصریح کرده است و شواهد مختلفی را نیز در این معنا یادآور می‌شود، مصدر «ولایت» به کسر واو را با مصدر «ولایت» با فتح واو جداگانه معنا می‌کند. او از قول زجاج بیان می‌دارد که اولی معنای «امارت» و دومی معنای «نصرت» و «نسبت» می‌دهد (ازهری، ۱۴۲۱: ۳۲۳/۱۵).

جوهری نیز در الصحاح، پس از معانی و کاربردهای گوناگون از ریشه «و.ل.ی.»، تصریح می‌کند هر کسی که امور فردی را برعهده بگیرد، ولی او خواهد بود.^۲ این سخن جوهری، صراحت در معنای سرپرستی امور است. او در ادامه به روشنی «ولایت» با کسر واو را به معنای سلطنت دانسته است و از قول سیبویه می‌نویسد که «ولایه» با فتح واو، مصدر و با کسر واو اسم محسوب می‌شود؛ دقیقا بسان نقابت و امارت (جوهری، ۱۳۷۶: ۲۵۲۸/۶).

۱. «الْوَلَايَةُ: مصدر الموالاة، والْوَلَايَةُ مصدر الوالي. والْوَلَاءُ: مصدر المولى. والْمَوْلَى: بنو العم. والْمَوْلَى من أهل بيت النبي ﷺ من يحرم عليه الصدقة. والْمَوْلَى: المعتق والحليف والولي. والْوَلِيُّ: ولي النعم. والْمَوْلَاةُ: اتخاذ المولى، والْمَوْلَاةُ أيضا: أن يوالي بين رميتين أو فعلين في الأشياء كلها. وتقول: أصبته بثلاثة أسهم ولَاءً. و [تقول]: على الْوَلَاءِ، أي: الشيء بعد الشيء. والْوَلِيُّ: المطر الذي يكون بعد الوسمي، [يقال]: وليت الأرض وليا فهي مولية، وقد ولاها المطر والغيث. قد ولاها المطر والغيث. والْوَلِيَّةُ: الحلس، والولاياء: جمعه. قال: كالبلايا رؤوسها في الولاياء ما نحات السموم حر الخدود

و وُلِّي الرجل، أي: أدير. واشتَوَّلَى فلان على شيء، إذا صار في يده... واشتَوَّلَى الفرس على الغاية، أي: بلغها. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۳۶۵/۸).

۲. «كُلٌّ من وُلِّي أمرًا واحدٍ فهو وُلِيَّةٌ.» (جوهری، ۱۳۷۶: ۲۵۲۸/۶).

ابن منظور در لسان العرب، پس از اینکه ولی را به معنای «ناصر» دانسته است، می‌نویسد:

برخی ولی را متولی امور عالم و مخلوقات نیز دانسته‌اند و در ترجمه «والی» نیز به مالک اشیا و کسی که در آنها حق تصرف دارد، اشاره کرده است. در ادامه به کلام ابن اثیر اشاره کرده است که ولایت با کسر واو سه جزء معنایی «تدبیر، قدرت و فعل» را در خود جا داده است و همچنین به کسی که این سه جزء را نداشته باشد، «والی» اطلاق نخواهد شد (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۴۰۶/۱۵).

او از قول زجاج نقل می‌کند که کسر واو در ولایت جایز است تا بین دو معنای موجود تفاوتی حاصل شود. ولایت از این جهت مکسور می‌شود که در ولایت داشتن بعضی از افراد بر بعضی دیگر، نوعی صناعت و عمل موجود است و هرآنچه از جنس صناعت باشد، مانند خیاطت و قصارت، مکسور خواهد بود (همان، ۴۰۷).

ابن منظور برای مولا معانی متعددی نقل می‌کند و قائل است که مولا در احادیث در اکثر این معانی استعمال شده است. در ادامه از قول ابن اثیر این جمله پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز غدیر را بر اکثر معانی محمول دانسته و از قول شافعی می‌نویسد که در این جمله، منظور از مولا «ولاء الاسلام» است و جمله عمر بن خطاب به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام که گفت «اصبحت مولی کل مؤمن»، به معنای «ولی کل مؤمن» است (همان، ۴۰۸) از کلمات اخیر می‌توان دریافت که «ولی» و «مولا» سه مفهوم «تدبیر، قدرت و فعل» را در خود دارد و وجود این سه مفهوم در یک «سرپرست» ایده‌آل لازم است.

ابن فارس در کتاب معجم مقاییس اللغة (و.ل.ی) را اصل صحیحی دانسته است که بر قرب دلالت دارد و طبق ادعای او، تمام معانی مذکور به همین معنا بازمی‌گردند (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱۴۲/۶). آنچه که در کلام ایشان جلب توجه می‌کند، استفاده از معنای اولویت در برخی عبارات است. به عنوان مثال عبارت «فلائن أولى بكذا، أي أحرى به وأجدر» معنای اولویت داشتن را کلمه «أحرى» و «أجدر» به معنای «سزاوارتر» بیان کرده است. یا در بیان معنای «مولا»، «معتق» و «معتق» را نیز ذکر کرده و در «ولاء

المعتق» می‌نویسد: «اگر برای معتق وارث نسبی وجود نداشته باشد، معتق نسبت به سایرین اولویت در ارث او دارد.» جمله «كُلٌّ مِنْ وَلِيِّ امْرِئٍ فَهُوَ وَلِيُّهُ» نیز می‌تواند معنای اولویت داشتن را به خوبی در معرض مخاطب قرار دهد. یعنی هر آن کس که متولی امور فرد دیگر شود و کارهای او را پیش ببرد، «ولی» آن فرد محسوب می‌شود.

۵. جمع‌بندی اقوال اندیشمندان لغت

باتوجه به عبارات مختلفی که از سوی علمای لغت نقل شد، می‌توان دریافت که دو معنای اصلی برای این ریشه ذکر شده است که شامل «قرب» با شرایط خاص و «اولویت» همراه با قدرت و تدبیر است و معانی دیگری که برای این ریشه ذکر شده‌اند، به یکی از این دو معنا باز خواهند گشت. زمخشری در کتاب أساس البلاغة، عبارتی را بیان کرده است که در این خصوص راهگشا خواهد بود. وی بحث از این ریشه را از معنای قرب شروع کرده و به معنای اولویت رسانده است (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳۸۹) نکته اصلی متن زمخشری را می‌توان عبارت «مولى بَيْنَ الْوَلَايَةِ ناصِرٌ و هو اولی به» دانست؛ یعنی مولایی که ولایتش روشن است یاری‌رسان خواهد بود؛ چراکه نسبت به آن شخص اولویت دارد. او در واقع با این عبارت می‌فهماند که نصرت از لوازم ولایت و اولویت داشتن است. معنای «قرب» را نیز بسان «نصرت» می‌توان از لوازم معنای «اولویت» دانست.

زجاجی نیز که خود از لغت‌شناسان و ادبای مشهور است، عباراتی در کتاب اشتقاق أسماء الله دارد که بیانگر اشراب معنای اولویت در تمامی معانی که برای این واژه ذکر شده است، می‌باشد. به عنوان مثال، او عباراتی از قبیل «تقول العرب: فلان ولی فلان ای هو متولی أمره والقیم بشؤونه كأنه یلی إصلاح أمره بنفسه»، «وفلان ولی فلان ای ناصره كأنه یولیه نصره فلا یحول بینه و بینه. و فلان ولی فلان ای یولیه وده و مولاته»، «ویقال: "فلان ولی فلان" ای ولی نعمته ای قد أولاه نعمته و أنعم علیه»، «و یوشک أن یکون من هذا قولهم فلان ولی فلانة ای ذو محرم لها و نسب، و یجوز أن یکون ولی ها ای یلی أمرها، و یقوم به فلا یتقدمه فی ذلک أحد» و «یقال: "ولی

بین الولاء" بفتح الواو، و وال بین الولاية بكسر الواو، و مولی بین المولوية) (زجاجی، ۱۴۰۶: ۱۱۵) را در کتابش ذکر می‌کند که حتی معنای نصرت را با اولویت در نصرت به مخاطب القا می‌کند.

۶. وجوه متصور در استعمال واژه ولی

یکی از وجوهی که در رابطه با واژه ولی وجود دارد، اشتراک لفظی این کلمه بین معانی «محب»، «ناصر»، «سرپرست» و دیگر معانی بیان شده در کتب لغت است. اگر شارع نیز از همین باب بخواهد امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و سرپرستی ایشان بر امت را به مخاطبان القا کند، از باب تعدد دال و مدلول باید قرائنی را بر اراده این معنا در کلام خویش اقامه نماید.

وجه دیگری که برای این واژه قابل تصور است، اشتراک معنوی آن خواهد بود که قطعاً معنای جامع این واژه باید مصادیق «سرپرستی، سلطنت و اولی بالتصرف» را طبق آنچه در کتب لغت آمده است، دربر بگیرد. در این صورت اگر شارع بخواهد با استعمال این واژه، امامت امیرالمؤمنین علیه السلام بر امت اسلامی را مطرح کند، می‌تواند بدون اقامه قرینه این معنا را افاده نماید و اگر کسی بخواهد معنای خاصی از این واژه مثلاً فقط «ناصر» را مقصود شارع بداند، به اقامه قرینه بر عدم قصد معنای «سرپرستی» از سوی شارع نیاز خواهد داشت؛ چراکه مشترک معنوی و قدر جامع معنای این واژه شامل تمامی مصادیق معنایی خواهد بود؛ مگر اینکه قرینه‌ای حالیه یا مقالیه مصادیق خاصی را از اراده مخاطب خارج سازد. این دو وجه مذکور (مشترک لفظی و معنوی)، وجوه عمومی مورد توجه این واژه در سخن همه افراد اهل فن هستند.

اما وجه سومی که برای استعمال این واژه در کلام شارع می‌توان تصور نمود، حقیقت شرعی شدن این واژه است. البته باید توجه داشت که این وجه در عرض وجوه مذکور نیست؛ بلکه ممکن است این واژه مشترک معنوی یا لفظی باشد؛ اما در کلام شارع حقیقت شرعی در معنایی خاص نیز شده باشد. طبق آنچه پیش از

این نقل شد، اگر واژه‌ای در کلام شارح به حقیقت شرعیه تبدیل شده باشد، اصل اولیه در کلام شارح استعمال به نحو حقیقت شرعیه است و در اولویت دوم، حقیقت عرفیه قرار دارد و در نهایت نوبت به حقیقت لغویه خواهد رسید (حازمی، بی تا: ۱۳/۱۲). اگر حقیقت شرعیه بودن واژه ولی در معنای سرپرستی، سلطنت و اولویت در تصرف اثبات شود، شیعه برای اثبات امامت امیرالمؤمنین علیه السلام از آیه ولایت، حدیث غدیر، حدیث ولایت و احادیثی که با این واژه آمده است، به اقامه هیچ قرینه‌ای نیاز نخواهد داشت؛ چراکه حمل اولیه این واژه در کلام شارح، همان معنای سرپرستی، سلطنت و اولی بالتصرف خواهد بود و برای اثبات معنایی غیر از این، باید قرائن صارفه اقامه نمود.

۷. حقیقت شرعیه بودن واژه ولی در کلام شارح

همان طور که از تعریف ابوبکر باقلانی حاصل شد، حقایق شرعیه اسم‌هایی هستند که شارح در آنچه وضع کرده است از عبادات و غیر آن استعمال کرده باشد (باقلانی، ۱۴۱۸: ۱۲۸/۱). آنچه از این تعریف به دست می‌آید، این است که حقیقت شرعیه لزوماً به موضوعات احکام تعلق ندارد؛ بلکه شارح می‌تواند در تمامی الفاظ و با مصلحت‌اندیشی، حقیقت شرعیه داشته باشد و معنای دیگری غیر از معنای لغوی را برای واژگان خود قرار دهد (مروزی، ۱۴۱۸: ۲۷۱/۱). البته برخی از اندیشمندان از جمله معتزله، اسمایی مثل صلاة و صوم که بر افعال جاری می‌شوند را «اسم شرعی» و اسمایی مثل مؤمن، کافر و فاسق که جاری بر فاعل می‌شوند را «اسم دینی» نامیده‌اند؛ ولی میان این دو از جهت اسم شرعی بودن تفاوتی قائل نشده‌اند (قرافی، ۱۴۱۶: ۸۰۵/۲)؛ چراکه هر دو این اقسام را خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله بنا نهادند (ابن حزم، بی تا: ۸۰/۷) و طبق همان نیز تکلم می‌نمایند.

در تعریف دیگری نیز حقیقت شرعیه لفظی دانسته شده است که وضع آن برای معنایی خاص در شرع ثابت باشد. این تعریف دو حالت را دربر دارد؛ یکی اینکه اصلا لفظ و معنا برای اهل لسان شناخته شده نباشد و حالت دیگر اینکه لفظ و

معنا شناخته شده هستند، ولی قرارگیری آن لفظ برای چنین معنایی ثابت نبوده است (قرافی، ۱۴۱۶: ۲/۸۰۵).

نشانه و علامت حقیقی بودن معنای الفاظ وجود تبادر، عدم صحت سلب و همچنین اطراد است. اگر معنایی از لفظی به ذهن متبادر شود و یا نتوان لفظ را از معنا سلب کرد، نشانه حقیقت بودن آن لفظ در معنا خواهد بود و بنابر فحص نگارنده، هیچ یک از استعمالات ولی در کلام پیامبر خدا ﷺ به معنایی غیر از سرپرستی وارد نشده است؛ بلکه کل روایات فقهی که از ایشان منقول است و تمام استعمالات ایشان از واژه ولی که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام ایراد شده، به معنای سرپرستی به کار رفته است و در این میان، مثال‌های با قرینه و بدون قرینه بسیار است.

در وضع تعینی ابتدا لفظ با قرینه در معنای مقصود استعمال شده و سپس بدون قرینه نیز آن معنا را خواهند رساند. واژه ولی نیز دارای استعمالات با قرینه و بدون قرینه در معنای سرپرستی است و به نظر تفاوتی میان استعمالات با قرینه و یا بی قرینه، در کثرت استعمال این لفظ در معنای سرپرستی وجود نخواهد داشت؛ چراکه تمام استعمالات پیامبر صلی الله علیه و آله از این واژه در همین معناست و این کثرت استعمال می‌تواند حقیقت شرعیه را ثابت کند. البته در استعمالات آن حضرت، مواردی نیز وجود دارند که بدون قرینه معنای سرپرستی را به مخاطبان می‌رساند؛ درعین حال باید به این نکته توجه داشت که منظور از قرینه، آن چیزی است که متکلم در کلام خود برای فهماندن مقصودش به مخاطبان بر آن تکیه کرده باشد و هر شاهدی بر معنا که از سوی آنها برای فهم مقصود استفاده می‌شود، قرینه نخواهد بود.

در راستای تسهیل برای پذیرش فرایند ساده وضع توسط شارع، می‌توان به واژه «اکل» مثال زد. عبیدالله دبوسی این واژه را در قرن پنجم اسم شرعی برای «افطار» دانسته است؛ چراکه مقصود شارع از این واژه همان افطار است و اگر در بیان شارع و در احکام وقت افطار، امر به اکل تعلق بگیرد، این‌گونه نیست که خوردن واجب شود؛ بلکه منظور بیان زمان افطار است، اگرچه با آشامیدن یا جماع افطار صورت

پذیرد. در مثالی دیگر، کلمات «فقیر» و «غنی» نیز حقیقت شرعیه دانسته شده‌اند، در صورتی که پیش از اسلام نیز این کلمات تقریباً مفاد همین معنای مقصود شارع را رسانده‌اند؛ اما چون موضوع حکم شارع شده‌اند و در شرع نیز شرایطی برای فقیر و غنی بیان شده است، این اسما نیز حقیقت شرعیه دانسته شده و جالب اینجاست که معنای این حقیقت شرعیه را نیز «من له ادنی شیء او من لاشیء له» و «من هو مالک للمال» دانسته‌اند (ابن امیر حاج، ۱۴۰۳: ۱۰۷/۱).

پیرامون واژه ولی باید دانست که این واژه چه مشترک لفظی باشد و چه مشترک معنوی، معانی سرپرست، سلطان و اولی بالتصرف جزء معانی یا مصادیق این واژه دانسته شده است و به تصریح اندیشمندان اسلام، ممکن است در حقیقت شرعیه معنایی عام به معنایی خاص تبدیل شود. یعنی لفظ از معنای عامی که در لغت داشت به بخش خاصی از آن معنا تخصیص یابد و یا شروط خاصی به آن اضافه گردد (حازمی، بی تا: ۱۲/۱۲). حال که پیامبر خدا ﷺ نیز این واژه را فقط در همین معانی استعمال کرده است، می‌توان از کثرت این استعمال، حقیقت شرعیه اتخاذ نمود و اگر در مواردی نیز این استعمالات بدون قرینه باشد، این نظر تقویت شده و با قاطعیت بیشتری روبه‌رو خواهد شد.

اگر این واژه را مشترک لفظی بدانیم و یکی از معناهای حقیقی آن سرپرست باشد، باتوجه به کثرت استعمال پیامبر خدا ﷺ، متفاهم عرفی از کلام ایشان و همچنین کثرت استعمال در زمان معاصران و اصحاب ایشان، می‌توان گفت که این معنا در استعمالات شارع به حقیقت شرعیه تبدیل شده است و در صورت شک در معنای این واژه، باید بر همین معنا حمل شود؛ چراکه به تصریح علما، اولویت در کلام شارع حمل بر معنای شرعی و سپس عرفی و بعد از آن لغوی خواهد بود (همان). اما اگر این واژه را مشترک معنوی بدانیم که معنای اولی بالتصرف و سرپرستی نیز از مصادیق معنای عام باشند، می‌توان با همین کثرت استعمالات شارع و معاصرین ایشان، لفظ «ولی» را در شرع مختص به معنای سلطنت، سرپرستی و اولی بالتصرف دانست. به‌ویژه که واژه ولی در ابواب بسیاری از جمله ازدواج دختر و اولیای دم موضوع احکام قرار گرفته

است و مقصود از همه این استعمالات، سرپرست بوده و پس از تطبیق بر شوهر و پدر، در برخی از فروض سلطان و حاکم نیز سرپرست افراد معرفی شده است. در برخی تعاریف از حقیقت شرعیه آمده است، هر اسمی که موضوع حکم شرعی واقع شود، اسم شرعی خواهد بود (بخاری، بی تا: ۳/۳۱۴) و در لفظ ولی نیز این مؤلفه وجود دارد.

۸. استعمالات نبی مکرم اسلام ﷺ و اصحاب

در روایتی از کافی شریف که توسط پنج نفر از اجلای اصحاب امام باقر علیه السلام نقل شده، آمده است:

أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَسُولَهُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ - إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ - وَ فَرَضَ وَايَةَ أَوْلِي الْأَمْرِ فَلَمْ يَذُرُوا مَا هِيَ.

خداوند متعال پیامبر صلی الله علیه و آله را به ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام امر نمود و آیه ولایت و فریضه اولی الامر را به ایشان ابلاغ کرد. این در حالی بود که مردم مفهوم ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را نمی دانستند. در نهایت خداوند به رسول خود صلی الله علیه و آله امر می کند که ولایت را بسان نماز، روزه، حج و زکات برای مردم تفسیر نماید.

فَأَمَرَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله أَنْ يَفْسِرَ لَهُمُ الْوَلَايَةَ كَمَا فَسَّرَ لَهُمُ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الصَّوْمَ وَ الْحَجَّ فَلَمَّا أَتَاهُ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ ضَاقَ بِذَلِكَ صَدْرُ رَسُولِ اللَّهِ وَ تَخَوَّفَ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنْ دِينِهِمْ وَ أَنْ يَكْذِبُوهُ فَضَاقَ صَدْرُهُ وَ رَاجَعَ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ - يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصُمُكَ مِنَ النَّاسِ.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ترسیدند که مردم از دین خود بازگردند و ایشان را تکذیب نمایند که خداوند به ایشان فرمود در صورت عدم ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام، رسالت ایشان ناتمام می ماند و خداوند خودش از پیامبر صلی الله علیه و آله محافظت خواهد نمود. فَصَدَعَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ فَقَامَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ علیه السلام يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ فَتَنَادَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً وَ أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَبْلَغَ الشَّاهِدَ الْغَائِبِ (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۲۸۹).



پیامبر گرامی اسلام ﷺ نیز در جریان «غدیر خم»، مفهوم ولایت امری امیرالمؤمنین علیه السلام را توصیف نموده و اولی الامر را به مردم معرفی کرد و امر نمود تا این مطلب و واقعه را حاضرین به غایبین انتقال دهند.

این روایت به خوبی شاهد معنای «ولی» و «مولا» در آیه ولایت بوده و صاحب ولایت را اولی الامر معرفی نموده است. نکته جالب اینجاست که در این روایت اشاره شده که خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله امر نمود تا مفهوم ولایت را مثل مفهوم نماز و روزه برای مردم تفسیر نماید و پیامبر نیز در جریان غدیر با توصیفاتى چون «من كنت مولاه فعلى مولاه» و «الست اولی بکم من انفسکم» و دیگر عباراتی که نقل شده است، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را همان ولایت خودشان و به معنای اولی الامر بودن دانستند.

باقلائی از علمای قرن پنجم هجری از قول معتزله، دلیلی را برای نقل اسم از معنای لغوی بر معنای شرعی نقل می‌کند که دانستن آن دور از فایده نیست (کلوذانی، ۱۴۰۶: ۲/۲۵۷). در روایتی آمده است که حضرت جبرائیل به صورت مردی بر پیامبر ظاهر شد و از ایشان معنای اسلام و ایمان را پرسید (ابن ابی شیبہ، ۱۹۸۳: ۴۴)؛ ایشان نیز پاسخ گفتند. معتزله بیان می‌کنند که اگر اسلام و ایمان اسم شرعی و حقیقت شرعیه نباشند، چه نیاز به بیان است و اگر صرفاً لغوی باشد، نیازی به بیان نداشته و عرف عرب آن را می‌شناسد. در این روایت نیز خداوند به تفسیر معنای ولایت توسط پیامبر صلی الله علیه و آله امر می‌نماید و این مسئله بدان معناست که معنای ولایت، همان معنای لغوی نیست و شارع در مفهوم ولایت حدود و مرزهایی دارد.

در برخی از آیات دیگر نیز این واژه به کار برده شده و معنای «اولویت در تصرف» در آنها مشهود است. به عنوان مثال، بسیاری از قدمای مفسرین معنای ولی در آیه **﴿قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾** (کهف/۲۶) را اولویت در تصرف دانسته‌اند. طبری (همو، ۱۴۱۲: ۱۵/۱۵۴)، قرطبی (همو، ۱۴۲۹: ۶/۴۳۶۲)، زمخشری (همو، ۱۴۰۷: ۲/۷۱۶) و فخر رازی (همو، ۱۴۲۰: ۲۱/۴۵۳) معنای «ولی» در این آیه را «متولی امور همراه با تدبیر» تفسیر نموده‌اند و این



معنا همان «اولویت در تصرف» است.

آیه «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» (بقره/۱۰۷) نیز یکی از آیاتی است که مفسران به طور مفصل پیرامون این واژه بیان کرده‌اند و بزرگانی از اهل تفسیر، معنای واژه را همان «تولی امور» یعنی سرپرستی، سلطنت و اولی بالتصرف دانسته‌اند (طبری، ۱۴۱۲: ۳۸۵).

در مجموعه روایاتی از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام ولی همه مومنان بعد از ایشان معرفی شده است. در غدیر و جنگ یمین و چندین واقعه دیگر مضمون «علی ولی کل مؤمن بعدی» از سخنان نبی مکرم اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است (صالحی شامی، ۱۴۱۴: ۲۹۷/۱۱) که در برخی با قرینه و در برخی دیگر بدون قرینه بر اولویت در تصرف دلالت می‌نماید که تفصیل آن در مقالات دیگر ذکر خواهد شد.

در روایات فقهی نیز واژه ولی در معنای سرپرست بسیار استفاده شده است و متفاهم اصحاب و علمای اعصار اولیه نیز همین معنا بوده است. با مراجعه به سخنان علما و فقها، می‌توان دریافت که این واژه در این احادیث براساس طبقات، سرپرستی بانوان بر پدر، همسر، پدربزرگ، برادر و فرزند بزرگ و در آخرین حالات بر سلطان تطبیق شده است. به عنوان مثال در روایتی از مسند شافعی آمده است:

(أخبرنا): سعيد بن سالم، عن ابن جريج، عن سليمان بن موسى عن ابن شهاب، عن عروة، عن عائشة: عن النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال: «أیما امرأة نکحت بغير إذن ولیها فنکاحها باطل ثلاثا فإن أصابها فعليه المهر بما استحل من فرجها فإن اشتجروا فالسلطان ولی من لا ولی له» (شافعی، ۱۴۰۰: ۲۷۵).

در عبارت «فالسلطان ولی من لا ولی له» به خوبی معنای واژه ولی روشن شده است. هر کسی که سرپرستی از پدر، همسر و... نداشته باشد، سلطان زمان سرپرست او خواهد بود.

پس از زمان شارع نیز می‌توان چنین استعمالاتی را در مکالمه‌ها و مکاتبه‌های اصحاب و حکام قرون نخستین هجری قمری مشاهده کرد که از حکومت خود با واژه «ولایت» یاد نموده و خود را ولی و سرپرست مردم می‌دانستند و با این واژه،

فرمانداران و والیان خود را نصب می‌کردند که به یاری خدا در مقالات دیگری مورد بررسی قرار خواهیم داد.

نتیجه‌گیری

یکی از ادعاهای این نوشته، وضع واژه «ولی» برای معنای «اولویت در تصرف» از سوی شارع است و لفظ و معنا نیز نزد اهل لغت شناخته شده می‌باشد. استعمال ولی در معنای سرپرستی، سلطنت و اولی به تصرف، به صورت خاص و متعین از سوی شارع انجام شده است و همان طور که ابن قیم جوزیه در کتاب خود از قول برخی نوشته است، شارع گاه معنای لغوی را نقل می‌دهد و گاه تعمیم بخشیده و یا تخصیص می‌دهد. از این رو اگر معنای لغوی واژه ولی را «اولویت» بدانیم، باز هم شارع با محدود کردن معنای اولویت به اولویت در تصرف، حقیقتی شرعی ایجاد کرده است و در صورت استعمال این واژه بدون قرینه از سوی شارع، باید بر همین معنا حمل شود. در ادعای این نگاشته نیز شارع معنای ولی را به چنین معانی محدود کرده است و ناقل آن، شارع و عرف متشرعان حاضر در زمان شارع هستند. یعنی لفظ ولی طبق فرضیه حقیقت شرعی، فانی در معنای سرپرستی، سلطنت و اولی به تصرف خواهد بود و در صورتی که این واژه در کلام شارع بخواهد معنای دیگری را افاده نماید، به نصب قرینه از جانب او نیاز خواهد داشت.



منابع

١. ابن ابى شيبة، ابوبكر، كتاب الأيمان، محمد ناصر الدين الألبانى، بى جا: المكتب الاسلامى، ١٩٨٣م.
٢. ابن امير حاج، محمد بن محمد، التقرير والتحبير، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٠٣ق.
٣. ابن حزم، على بن أحمد بن سعيد، الإحكام فى أصول الأحكام، أحمد محمد شاكر، بيروت: دار الأفاق الجديدة، بى تا.
٤. ابن فارس، محمد بن فارس، معجم مقاييس اللغة، هارون و عبد السلام محمد، قم: مكتبة الاعلام الاسلامى، ١٤٠٤ق.
٥. ابن قيم جوزى، محمد بن ابى بكر، إعلام الموقعين عن رب العالمين، محمد عبد السلام ابراهيم، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١١ق.
٦. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت: دار صادر، ١٤١٤ق.
٧. ازهرى، محمد بن احمد، تهذيب اللغة، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤٢١ق.
٨. اصفهانى نجفى، محمد تقى، هداية المسترشدين، قم: مؤسسة النشر الاسلامى، ١٢٨٤ش.
٩. امينى، عبد الحسين، الغدير فى الكتاب و السنة و الادب، قم: مركز الغدير، ١٤١٦ق.
١٠. ايروانى، باقر، كفاية الاصول فى اسلوبها الثانى، نجف اشرف: مؤسسة احياء التراث الشيعه، ١٤٢٩ق.
١١. آمدى، على بن محمد، الإحكام فى اصول الأحكام، عبدالرزاق عفيفى، دمشق - بيروت: المكتب الإسلامى، ١٤٠٢ق.
١٢. بخارى، علاء الدين، كشف الأسرار شرح أصول البيزدوى، بى جا: دار الكتاب الإسلامى، بى تا.
١٣. بصرى، ابوالحسين محمد بن على، المعتمد فى اصول الفقه، خليل الميس، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٠٣ق.
١٤. ثعلبى، احمد بن محمد، الكشف و البيان، ابن عاشور ابى محمد، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤٢٢ق.
١٥. جوهرى، اسماعيل بن حماد، الصحاح، بيروت: دار العلم للملايين، ١٣٧٦ق.



١٦. حازمي، أحمد بن عمر بن مساعد، شرح قواعد الأصول و معاهد الفصول، مكتبه شامله نسخه ٣/٥١.
١٧. رشتي، حبيب الله، بدائع الافكار، قم: مؤسسة آل البيت، ١٣١٢ق.
١٨. زجاجي، عبد الرحمن بن اسحاق، اشتقاق أسماء الله، د. عبد الحسين المبارك، بي جا: مؤسسة الرسالة، ١٤٠٦ق.
١٩. زركشي، محمد بن عبد الله بن بهادر، البحر المحيط في اصول الفقه، بي جا: دارالكتبي، ١٤١٤ق.
٢٠. زمخشري، محمود، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، بيروت: دارالكتاب العربي، ١٤٠٧ق.
٢١. شافعي، ابو عبد الله محمد بن ادريس، المسند، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٠٠ق.
٢٢. شيرازي، محمد حسن، تقريرات في اصول الفقه، قم: اللجنة العلمية للمؤتمر، ١٤١٨ق.
٢٣. صالحى شامى، محمد بن يوسف، سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد و ذكر فضائله و اعلام نبوته و أفعاله و أحواله في المبدأ والمعاد، شيخ عادل أحمد عبد الموجود - شيخ على محمد معوض، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٤ق.
٢٤. طباطبايى حكيم، محمد سعيد، الكافي في اصول الفقه، بيروت: دارالهلال، ١٤٢٨ق.
٢٥. طبرى، محمد بن جرير، جامع البيان في تفسير القرآن، بيروت: دار المعرفة، ١٤١٢ق.
٢٦. عثمان، محمود حامد، القاموس المبين في اصطلاحات الاصوليين، رياض: دار الزاحم، ١٤٢٣ق.
٢٧. عراقى، ابوزرعه احمد بن عبد الرحيم، الغيث الهامع شرح جمع الجوامع، محمد تامر حجازي، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٢٥ق.
٢٨. فخر رازي، محمد بن عمر، المحصول، دكتور طه جابر فياض العلوانى، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٨ق.
٢٩. ———، مفاتيح الغيب، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٤٢٠ق.
٣٠. فراهيدى، خليل بن احمد، العين، قم: نشر هجرت، ١٤٠٩ق.
٣١. قاضى ابوبكر باقلانى، محمد بن الطيب، التقريب و الإرشاد، عبد الحميد بن على أبوزنيد، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٨ق.

٣٢. قرافی، احمد بن ادريس، نفائس الأصول في شرح المحصول، عادل احمد عبدالموجود و على محمد معوض، بی جا: مكتبة نزار مصطفى الباز، ١٤١٦ق.
٣٣. قرطبي، مكى بن ابى طالب، الهداية إلى بلوغ النهاية في علم معانى القرآن و تفسيره، و أحكامه، و جمل من فنون علومه، بی جا: جامعة الشارقة، ١٤٢٩ق.
٣٤. قرطبي، يوسف بن عبد الله، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، على محمد البجاوى، بيروت: دار الجيل، ١٤١٢ق.
٣٥. كلوذاني، محفوظ بن احمد، التمهيد في اصول الفقه، مفيد محمد أبوعمشة و محمد بن على بن ابراهيم، بی جا: مركز البحث العلمى و إحياء التراث الإسلامى - جامعة أم القرى، دار المدنى للطباعة و النشر و التوزيع، ١٤٠٦ق.
٣٦. كلينى، محمد بن يعقوب، كافى، على اكبر غفارى و محمد آخوندى، تهران: دار الكتب الإسلامية، ١٤٠٧ق.
٣٧. كورانى، احمد بن اسماعيل، الدرر اللوامع في شرح جمع الجوامع، سعيد بن غالب كامل، المدينة المنورة: الجامعة الإسلامية، ١٤٢٩ق.
٣٨. لكهنوى، مير سيد حامد حسين، عبقات الأنوار في إمامة الأئمة الأطهار، اصفهان: كتابخانه اميرالمؤمنين، ١٣٦٦ش.
٣٩. محمود، عبد الرحمن عبد المنعم، معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهية، بی جا: دارالفضيلة، بی تا.
٤٠. مروزى، منصور بن محمد، قواطع الأدلة في الأصول، محمد حسن اسماعيل الشافعى، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٨ق.
٤١. مظفر، محمد رضا، اصول الفقه، قم: اسماعيليان، ١٣٧٥ش.
٤٢. نسائى، أحمد بن شعيب، السنن الكبرى، حسن عبد المنعم شلبى، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٢١ق.
٤٣. هيتمى، احمد بن محمد بن على بن حجر، الصواعق المحرقة على أهل الرضى و الضلال و الزندقة، عبد الرحمن بن عبد الله التركى، كامل محمد الخراط، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٧ق.